

رد مسئله‌ی تناسخ از دیدگاه دو فیلسوف بزرگ جهان اسلام، ملاصدرا و ابن سینا

## Rejection of Reincarnation from the View of two great Islamic Philosophers, Mulla Sadra and Ibn Sina

رمضان عبدی، فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد خرم‌آباد، الهیات و معارف اسلامی

### چکیده

مسئله‌ی «بازگشت ارواح پس از مرگ به بدن‌های دیگر» یکی از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان بشر، در گذشته و امروز مورد بحث بوده است، و این همان است که در کتب فلسفی و کتاب‌های عقائد و مذاهب از آن تعبیر به «تناسخ» می‌شود. تنها وجه اشتراک میان معتقدان به تناسخ، عقیده به انتقال روح از جسمی به جسم دیگر است، اما در مورد علت و نوع و سرانجام تناسخ عقیده واحدی مشاهده نمی‌شود. در این مقاله سعی شده تا علاوه بر توضیح و بیان تناسخ و پیشینه‌ی آن، با مطالعه و تحقیق در آثار دو فیلسوف بزرگ جهان اسلام، ملاصدرا و ابن سینا، دیدگاه این دو در رابطه با تناسخ و براهین و دلایل ایشان در رد این مسئله را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. دریافتیم که با توجه به دیدگاه ملاصدرا علیه تناسخ در آثارش به ویژه تعلیقاتش بر حکمة الاشراق، می‌توان استنباط کرد که ملاصدرا تلاش می‌کند از این فرصت کاملاً استفاده کند و با توضیحات متنوع در این باب، هم توانایی‌های مبانی صدرایی را در حل مسائل مهم فلسفی نشان دهد، و هم اختلاف‌های موجود در دو نظام اشراقی و صدرایی را معلوم کند. دریافته شد که شیخ‌الرئیس نیز همانند ملاصدرا در رد عقیده‌ی تناسخ می‌کوشد و اثبات می‌کند که چه قائل شویم معاد فقط جسمانی است و یا هم جسمانی است و هم روحانی منجر به مساله تناسخ می‌شود و نتیجه می‌گیرد که مذهب این جماعت قائل به تناسخ باطل است چرا که نفوس نمی‌توانند بعد از مقاومت کالبد، دوباره به آن می‌پیوندند. در نهایت این‌که هم ملاصدرا و هم ابن سینا، هر دو دیدگاهی مشترک در رابطه با تناسخ دارند و هر یک به طریقی صحت این موضوع را رد می‌نمایند و تفاوتی چندانی در دیدگاه آن‌ها در رابطه با تناسخ دیده نمی‌شود.

واژگان کلیدی: تناسخ، ملاصدرا، ابن سینا، معاد، اسلام، روح.

## ۱. مقدمه

تناسخ بدان سبب اهمیت دارد که برخی با طرح آن، مسئله معاد و زندگی اخروی را مورد تردید قرار داده‌اند. به عبارت دیگر، بحث تناسخ، به سبب ارائه تصویری روشن از معاد ضرورت دارد. در واقع یکی از مهم‌ترین مبانی اثبات معاد و قیامت، ابطال تناسخ است. این عقیده در میان فلاسفه طرفدارانی دارد. فیلسوفان مسلمان عمدتاً به انکار و ابطال آن پرداخته‌اند. در این میان دو نوع عقیده در باره موجبات وقوع تناسخ می‌توان تشخیص داد: یکی اینکه تناسخ کیفر بدکاران است و روح با عذاب دیدن در بدن‌های پست، تطهیر می‌شود، نوع دوم که می‌تواند تعبیر پیچیده‌تری از نوع اول باشد مبتنی بر فرض روح مجرد و عمدتاً نفی مدخلیت جسم انسان در هویت اوست<sup>۱</sup>. طبق این عقیده که صورت‌ها و تجلیات مختلفی دارد، روح یا نفس اگر پس از مرگ به مجرد کامل و قطع پیوند با جهان مادی نرسیده باشد، ناگزیر در اجساد می‌ماند تا این مجرد حاصل شود. همین نوع دوم است که نزد فیلسوفان معتقد به تناسخ دیده می‌شود. مطابق با تناهی یا عدم تناهی سیر تناسخ، معتقدان به دو دسته می‌شوند، دسته‌ای فقط وجود جهان مادی را تأیید می‌کنند و دسته دیگر به معاد مطابق تعالیم ادیان نیز معتقدند<sup>۲</sup>. به کسانی که تناسخ را همیشگی دانسته‌اند، این نسبت را داده‌اند که مجرد روح در میان ایشان پذیرفته نیست و روح را جرمانی و منطبع در جسم می‌دانند، اما نزد ایشان نیز ممکن است بعضی روح را از سنخ جسمانیات ندانند<sup>۳</sup>. همچنین به رغم آنکه بعضی<sup>۴</sup> اعتقاد به تناسخ را مرتبط با اعتقاد به قدم عالم و نفوس فرض کرده‌اند، چنین ارتباطی ضروری نیست و معتقدان به تناسخ می‌توانند معتقد به حدوث هم باشند. عقیده به انتقال روح مجرد یا جزئی مادی از یک فرد به جسم دیگر در تاریخ بشر سابقه دیرینه دارد و حضور آن را از اساطیر تا حکایات عامیانه و از کتب دینی تا ادبیات و شعر و علوم نظری می‌توان سراغ کرد. جدا از اینکه اعتقاد به تناسخ در میان اقوام گوناگون، علل و انگیزه‌های متفاوتی دارد، می‌توان از زمینه‌های روانی این اعتقاد برای تبیین قدمت آن بهره برد. در این مقاله بر آنیم تا ابتدا تصویری کلی از تناسخ و سابقه‌های آن ارائه دهیم و سپس مسئله را از دیدگاه ملاصدرا و ابن سینا مورد بحث و بررسی قرار دهیم و در انتها نیز از کل مطالب نتیجه‌گیری نماییم.

## ۲. تعریف

تناسخ از ریشه نسخ است و به معنی کوچ کردن ارواح، از یک بدن به بدن دیگر می‌باشد. از دیدگاه کسانی که این اندیشه را قبول دارند، اجساد، به مانند قالب ارواح هستند. ارواح، به این قالب‌هایی که ماهیت قشله را دارند، داخل شده، در آنجا زندگی می‌کنند و شاد و مسرور می‌باشند و با متلاشی شدن اجساد که در آن داخل شده‌اند، به اجساد دیگری پا می‌گذارند و در این گردش دایم، این تغییر بدن ادامه می‌یابد. عقیده تناسخ را حتی در میان ابتدائی‌ترین گروه‌ها نیز می‌توان مشاهده کرد. اما به لحاظ متفاوت بودن عقیده و فرهنگ ملی و محیط این گروه‌ها، تناسخ نیز نماهای متفاوتی داشته‌است. و در آخر اینکه در میان دیدگاه مثلاً یک مصری از تناسخ، و برداشت یک انسان گنگی که مسحور ابدیت شده‌است، تفاوت‌های جدی وجود دارد. بالاخص در بیانات پرزرق و برق فلاسفه یونان، مسئله تناسخ، کاملاً هویت دیگری کسب می‌کند.

## ۳. پیشینه‌ی مسئله

تناسخ، در عصر و زمان ما- که تجربه‌های پسکولوژیکی (فراروحي) گوناگونی گسترش داده شده‌است- نیز بسیار مشهور است و امروز، همچون مذهبی شده‌است که مهاجرت ارواح را به عنوان یک سیستم عقیدتی، درآورده‌است. به ویژه در

محافل اعیان و اشراف، به عنوان عکس العمل در برابر نارسایی ماده، به این گونه حادثه‌ها بسیار زیاد علاقمندی وجود دارد که هرگاه، در جایی چند نفری به دور هم جمع شوند، فوراً از تمثیل ارواح، از رهبری آن‌ها، از تأثیر آنتی فیزیک بر فیزیک و قوانین آن، حتی از هشدارها و رهنمودهای برخی از ارواح، و یا بر عکس، از دیوانه ساختن و بی‌راه کردن آن‌ها، سخنان و بحث‌های داغ آغاز می‌شود.

برخی از حلقات، به ریشه دار و قدیمی بودن عقیده تناسخ باور دارند. حتی به همین خاطر به اسطوره‌های تاریخی زیادی روی آورده می‌شود و به حکایاتی که هرودت نقل کرده- و اکثر آن دروغ است- به دید یک حقیقت می‌نگرند و حتی تلاش می‌گردد تا داستان‌های پر زرق و برق "اوبده" مسند این کار قرار گیرد. در این میان، بعضی‌ها ادعا دارند که جریان این "سیر و سفر روح" نه تنها در بین انسان‌ها بلکه در بین حیوانات و حتی گیاهان نیز معمول است و امتداد دارد. نظر به گفته شارح "جام گیتی نما" تناسخیان بر این باورند که ارواح مجبور به مهاجرتی هستند که تمام عالم موجودات را فراگیرد. یک دسته از ارواح از بدن انسان‌ها به حیوانات و از آن جا به عالم نباتات، جمادات و معادن ... و بدین طریق، با یک سوق دوامدار و نامتناهی جبری، از خشکی‌ها به دریاها و از دریاها به خشکی‌ها در رفت و آمدند. انتقال روح از بدن یک انسان به انسان دیگر را "نسخ" و رفتن آن را به بدن حیوانی که مناسب او باشد "مسخ" و داخل شدن آن را به گیاهان و درختان "رسخ" و نیز حلول آن را در معادن "فسخ" می‌گویند.

#### ۴. تناسخ در دیگر فرهنگ‌ها

گفته می‌شود که تناسخ، اولاً در حوزه نیل گسترش یافت که در چهره زشت مومیایی‌های اسرار انگیز اهرام، تقریباً این نکته محسوس است. این نظریه که از مصر به هندوستان و از آنجا به یونان برده شد، از یکسو در میان گفتارهای سحر انگیز فلاسفه، و از سوی دیگر، در میان نغمه‌های انسان‌هایی که با فکر ابدیت حوزه گنگ و سند، مسحور گردیده بودند، مایه امید و تسلی قلب انسانی در آورده شد که آرزوی ابدیت داشت!

عقیده تناسخ، بعدها از سوی یهودیان نیز ادعا می‌شد، یهودیانی که بسیار حریص زندگی و فریفته بقای روح است، اگر پس از برچیدن عقیده حشر، عقیده تناسخ را قبول کند، کاری بس عادی و طبیعی را انجام داده است. اما بعد ها، عقیده تناسخ که توسط قبالیست‌ها به دیر و صومعه‌هایی مانند کلیسای اسکندریه جای داده شد، توانست به وسیله غلات شیعه، هر چند اندک هم باشد، در میان اهل اسلام نفوذ کند. در میان همه ملت‌های قدیم و جدیدی که به تناسخ قایل اند، یک نقطه مشترک به چشم می‌خورد و آن هم، حلول و اتحاد است. در آتنیزم اهن- اتن، در برهمنیزم، برهمن، در یهودیت، عزیر علیه السلام، در مسیحیت، حضرت مسیح همواره به همان معنی قبول شده اند و بدین صورت، خطای فراگیر و عالم شمولی را مرتکب گردیده و در خط انحرافی واحدی با هم یکی شدند. غیر از این، برخی از کلماتی که در بیانات متصوفین به تناسخ اشاره دارد، از سوی افراد مغرض آمیخته و افزوده شده است و یا رموزی است که به تأویل نیاز دارد. تمام علمای اهل سنت اعم از محدثین و فقها، مفسرین و اهل کلام، در مورد خلاف اسلام بودن نظریه تناسخ، اتفاق رای دارند و به این دلیل، تناسخ را مردود دانسته اند که، هر فرد با تقدیر خودش زندگی می‌کند، و با تقدیر خودش می‌میرد، و با عاقبت و انجام خودش حشر می‌گردد و سپس، حقیقت امتحان نیز فرد معینی را مد نظر قرار می‌دهد، و مخاطب معینی با ثواب و گناه خودش، به حساب معینی کشانیده می‌شود.

#### ۵. تناسخ در اسلام

واجههٔ مسلمانان با تمدن‌ها و ادیان دیگر به‌ویژه بوداییان، مانویان، یونانیان و حتی مزدکیان (ابوحاتم، الاصلاح، ۱۵۹) را می‌توان عاملی مهم در گرایش برخی از فرق اسلامی به تناسخ دانست. گزارش‌های فراوانی در منابع<sup>۵</sup> از انعکاس اعتقاد هندیان به تناسخ در میان مسلمانان سده‌های نخستین خبر می‌دهد، چنان‌که تناسخی دانستن بوداییان با عنوان سَمْنِیه نسبتی مشهور بوده است.<sup>۶</sup> همچنین وجود رگه‌های مانوی و گنوسی در کنار آثار ترجمه‌شدهٔ یونانی<sup>۷</sup> همگی از آشنایی با این تفکر و تأثیر آن در شکل‌گیری اعتقاد برخی فرقه‌های اسلامی به تناسخ حکایت می‌کنند. با این‌همه، شواهدی از باور دیرین به تناسخ را در میان عرب پیش از اسلام نیز می‌توان نشان داد.<sup>۸</sup>

اعتقاد به تناسخ در عقاید اکثریت مسلمانان جایی نداشته است و از همین‌رو، فرق‌نویسان اسلامی، طیف متنوعی از باورهای مربوط به نفس و معاد را با عنوان «بدعت‌های اهل تناسخ» طبقه‌بندی کرده‌اند.<sup>۹</sup> در این میان، برخی از عقایدی که مصداق تناسخ دانسته شده‌اند، صورت‌هایی از باور به «حلول» اند که زمینهٔ آن‌ها را به‌ویژه در اندیشه‌های غلات می‌توان یافت و به همین اعتبار گاهی ایشان را حلولیه نامیده‌اند (ابن خلدون، ۳۲۳) و گاهی مشبَّه (طبرسی، احمد، ۳۴۴/۲). بیشتر منتسبان به تناسخ دارای گرایش غلو بوده‌اند. اساس مشترک این اندیشه‌ها، پذیرش حضور جزئی الهی در کالبد برگزیدگان او از پیامبر(ص) تا برخی از امامان و جانشینان ایشان است. اصطلاح حلول که علاوه بر متون و روایات مربوط به اهل تناسخ، در نوشته‌های صوفیه نیز دیده می‌شود، گاهی زمینهٔ یکی انگاشتن این دو جریان شده است، تا آنجا که صاحب کتاب التنبیه و الرد، حلول را معادل تناسخ گرفته، و حتی تناسخیه را فرقه‌ای از حلولیه دانسته است. به همین جهت در پاره‌ای از گزارش‌هایی که مبتنی بر رد فرقه‌های شیعی متمایل به غلو است، نمی‌توان معنای روشن تناسخی را که به ایشان نسبت داده شده است، تشخیص داد.

کهن‌ترین سابقهٔ اعتقاد به تناسخ را برخی به عبدالله بن حارث مدائنی بازگردانده‌اند<sup>۱۰</sup>، اما در برخی از متون نام عبدالله بن سبا و پیروان او به عنوان نخستین معتقدان رسمی تناسخ و از غلات شیعه ذکر شده است. در بین غلات بیانیه یا سمعانیه – پیروان بیان بن سمعان – شهرت بیشتری داشته‌اند و اعتقاد به هبوط روح خدا در حضرت علی(ع) و پس از او در محمد حنفیه و بعد در پسرش ابوهاشم و نهایتاً در بیان بن سمعان به ایشان نسبت داده شده است<sup>۱۱</sup>. گروه‌هایی از کیسانی که قائل به انتقال روح خدا به پیامبر(ص)، امام علی، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و سپس محمد حنفیه بوده‌اند<sup>۱۲</sup>. رزامیه نیز اعتقاد به امامت ابومسلم داشته، و از غلات تناسخیه به شمار رفته‌اند. در شمار اهل تناسخ از فرقه‌هایی موسوم به هریریه، راوندیه، جناحیه، مغیریه، منصوریه، خطابیه، غرابیه، هشامیه، مفوضه (قائلین به تفویض همهٔ امور عالم به پیامبر و امامان)، ابومسلمیه، خرم دینی و نقطویه یا واحدیه نیز نام برده شده است<sup>۱۳</sup>. جارودیه نیز بر پایهٔ اندیشهٔ «کور» به انتقال روح به جسد انسانی دیگر برای عذاب یا تنعم باور داشته‌اند (ملطی، همانجا).

## ۶. دیدگاه ملاصدرا در رابطه با تناسخ

صدرالمতألهین در بیشتر آثار فلسفی خود، ابتدا به تبیین و تحلیل و اقسام تناسخ می‌پردازد و در ادامه، با ادله قوم و نیز ادله اختصاصی مبتنی بر فلسفه خود به ابطال برخی از اقسام آن اشاره می‌کند. عمده دلیل‌های ملاصدرا بر ابطال تناسخ، آراء او در مسئله نفس‌شناسی و تأکید بر اصولی مانند حرکت جوهری و اشتدادی و اتحاد ترکیبی نفس و بدن استوار است. ملاصدرا بر مبنای حرکت جوهری، نحوه ایجاد و بقای نفس را به‌صورتی بیان می‌کند که تناسخ هیچ جایگاهی پیدا نمی‌کند و اساساً باور بدان، تناقض را به دنبال خواهد داشت. طبق نظر او، نفس و بدن در ابتدای حدوث خود، امری بالقوه و دارای حرکت جوهری ذاتی هستند. میان نفس و بدن یک ترکیب اتحادی طبیعی وجود دارد که

موجب می‌شود هر دو با هم از قوه به فعل برسند. نفس در مدت حیات جسمانی خود، از قوه به فعل می‌رسد. وقتی بالفعل شد، محال است بار دیگر در حد قوه محض شود. حال اگر نفسِ تناسخ‌یافته‌ای به بدنی تعلق گیرد، چه آن بدن در حالت جنینی باشد یا غیر آن، و چه بدن انسان باشد یا غیر انسان، لازم می‌آید که نفس بالفعل و بدن بالقوه باشد، که این امر محال است.

مرحوم صدر المتألهین در اسفار وقتی که بحث تناسخ می‌کند تناسخ را از نظر دلیل، از نظر روایات، از نظر قرآن رد می‌کند و می‌فرماید تناسخ معنی ندارد به معنی اینکه به وقت مردن روح ما به چیزهایی مثل گیاه، حیوان و یا انسان دیگر منتقل بشود.

مرحوم صدر المتألهین می‌گوید این تناسخ غلط است و برگشت فعل به قوه محال است به قول قرآن شریف «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»<sup>۱۴</sup>، بعد از آنکه ایشان تناسخ را رد می‌کنند می‌فرمایند ما یک تناسخ دقیق داریم که از شاهکاری قرآن و از حکمت متعالی ما است، این تناسخ دقیق از خواص شیعه استفاده کرده است، از عترت و از روایات اهل بیت علیهم‌السلام، می‌فرمایند آن تناسخ این است که اعمال ما روی هویت ما اثر می‌گذارد، اعمال خوب ما یا اعمال بد ما نظیر آتشی که اثر می‌گذارد روی زغال، ایشان مثال می‌زنند روی آهن و کم کم آن آهن آتش می‌شود اعمال ما روی هویت ما اثر می‌گذارد و این هویت ما اگر اعمال بد ما باشد به مرور زمان مسخ می‌شود از انسانیت به حیوانیت تا ببینیم آن اعمال چه صورت متناسبی می‌خواهد مثلاً می‌فرمایند آن کسانی که متوکل در شهوت و در کارهای لهوی هستند یعنی مثلاً سر و کار دارند با موسیقی‌های شهوت‌انگیز، این اعمال کم کم وی را به صورت میمون در می‌آورد و این به حسب ظاهر آدم است اما به حسب هویت میمونی بیش نیست. ایشان همچنین می‌فرمایند آن افرادی که در زندگی دارند این افراد یک پلنگ بیش نیستند اما به حسب ظاهر آدم هستند، آدم، اما به حسب هویت یک پلنگ می‌باشند، ایشان می‌فرمایند اگر چشم بصیرت باشد یعنی چشم باطن دیدن باشد این هویت را همین جا می‌بینید بعد هم خودشان اظهار کشف می‌کنند برای اینکه مرحوم صدر المتألهین در اسفار بعضی اوقات ادعای کشف می‌کنند و می‌فرماید «هذا یحصل لنا غیب الکشف و الخلو و عقمننا علیه البرهان» من این را از نظر کشف به دست آوردم ولی اقامه برهان هم برایش می‌کنم برای اینکه حکمت متعالیه یعنی هم کشف هم برهان و ایشان می‌فرمایند که بعضی انسان‌ها از نظر سیرت، قبیح المنظر هستند که از هر میمونی از هر خوکی قبیح‌تر هستند بعد هم یک روایت می‌خوانند می‌گویند روایت هم فرموده «اقبح من کل قدره الخنازیر» بعد هم تمسک به آیات و روایاتی می‌کنند و قضیه را هم با برهان، هم با کشف، هم با تمسک با قرآن، هم با تمسک با عترت که معنای حکمت متعالیه یعنی این. بالاخره می‌گویند که اعمال ما اگر خوب است انسان را در هویت یک انسان کامل می‌کند و در صف محشر به اندازه‌ای درخشندگی دارد که نور و صف محشر را روشن می‌کند در انسانیت به اندازه‌ای متوکل است که یک سر و گردن از دیگران بالاتر و داد هاؤم اقرء و اکتابیه بلند است و اگر اعمال او بد باشد به اندازه‌ای قبیح المنظر می‌شود، مثل یک خوک، یک میمون، یک سگ، یک پلنگ و بعضی اوقات هم اقبح از همه این‌ها و بعضی اوقات دیگر گاو، پلنگ، سگ این جوری هم می‌شود تا ببینیم اعمالش این را به چه صورتی در آورده است.

## ۶.۱ ملاصدرا و ابطال ادلة تناسخ

ملاصدرا در پاسخ به شبهه‌های تناسخیان در تعلیق‌هاش بر «حکمة الاشراق»، استدلالاتی را بیان و آن‌ها را با مبانی خود به طور مفصل پاسخ داده است. وی تأکید می‌کند که به جز این موارد، تناسخیان شبهه‌های دیگری نیز دارند و کسی که در این پاسخ‌ها دقت کند، به راحتی می‌تواند آن‌ها را دفع کند و پاسخ دهد (ملاصدرا، بی‌تا، صص ۴۹۱-۴۹۳). مهم‌ترین برخورد ملاصدرا با دلایل تناسخیان، در کتاب اسفار مشاهده می‌شود که نشان می‌دهد تا چه حد وی به آثار و نظرات شیخ اشراق توجه داشته و البته برخلاف روش سهروردی، به تفصیل در باره دلایل تناسخیان نظر داده است.

چکیده پاسخ‌های ملاصدرا به استدلال‌های تناسخیان، آن است که قوا و استعدادها موجود در نفوس انسان، هم برای خوب شدن و هم برای بد شدن است. پس این‌ها یا در جهت کمال به فعلیت می‌رسند یا در جهت شقاوت. خداوند انسان را آفرید و او را مجهز به عقل و شهوت کرد. پس کسانی که در شهوات سقوط می‌کنند، از این جهت فعلیت یافته‌اند. ولذا، لزومی ندارد که نفوس برای فعلیت یافتن در بدن‌های متعدد قرار گیرند<sup>۱۵</sup>. به اعتقاد صدرالمتهلین، لازم نیست که همه نفوس به عالم قدس بروند؛ زیرا خداوند علاوه بر عالم قدس و عالم طبیعت، دنیا و عالم متوسط و برزخ را آفرید، که میان این دو عالم و جایگاه اصحاب یمین و شمال است. در این عالم اشباح، انسان‌های متوسط خوب در صف اصحاب یمین و متوسطان بد در صف اصحاب شمال قرار دارند. این عالم برای خودش بهشت و جهنمی مناسب با اخلاق و رفتار نفوس دارد، به طوری که اشقیای آنچنان در این نشئه در رنج و عذاب قرار می‌گیرند که توجهی حتی به عالم قدس پیدا نمی‌کنند؛ چه برسد به اینکه به آنجا برسند<sup>۱۶</sup>. ملاصدرا در تعلیقاتش بر حکمة الاشراق، این مطلب را این‌گونه بیان می‌کند که در آخرت چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد؛ زیرا جایز است که نفوس اشقیای در آخرت به سبب شداید عظیم و احوالی که آنان را فرامی‌گیرد، کاملاً از ملاء اعلیٰ منصرف شوند؛ زیرا آنان در آن دنیا از مشاهده عالم انوار محجوب‌اند. همچنین، دنیا دار عمل، اکتساب و حرکت است، اما دار آخرت فقط دار جزا، حساب، عقاب و ثواب است<sup>۱۷</sup>.

ملاصدرا در باره نظر مثبت برخی آیات قرآن، احادیث صحیح و سخنان بزرگان حکمت در مورد تناسخ، تذکر می‌دهد که در اینجا میان حشر و نسخ خلط شده است. آنچه در قرآن، روایات و سخنان حکیمان آمده، در باره حشر است و می‌توان همه آن‌ها را به گونه‌ای که به تناسخ ملکی مربوط نشود و به تناسخ ملکوتی برسیم، توجیه و تبیین کرد. خلیقاتی که انسان در این دنیا کسب می‌کند و ملکاتی که در زندگی‌اش در جان وی نفوذ می‌کند، سبب می‌شود که انسان متناسب با این ملکات، بدنی برزخی پیدا کند. از این رو، وقتی وارد دنیای آخرت می‌شود، بر اساس آیات و روایات، کاملان و اشقیای و متوسطان به اشکال مختلف دیده می‌شوند. از نظر ملاصدرا، همه انسان‌ها در قیامت، حشر عقلی و نوری ندارند. فقط اولیای کامل چنین حشری دارند. اما ناقصان و متوسطان، حشر برزخی دارند که مشوب به مقادیر و اشکال است. اخلاق مذموم در نفس به تناسب به ابدانی تجسم پیدا می‌کند؛ همچون متکبران، حيله‌گران، مسخره‌کنندگان، فخر فروشان و طمع‌کاران که به ترتیب در پیکر شیر، روباه، بوزینه، طاووس و خوک ظهور می‌کنند.

نکته دیگری که ملاصدرا در خلط میان حشر و نسخ یادآوری کرده، آن است که نباید معاد جسمانی را با تناسخ یکی دانست. برخی قائلان به تناسخ یا منکران معاد جسمانی گفته‌اند که دلایل مخالفان تناسخ نشان می‌دهد که پس از جدایی نفس از بدن، نفس دیگر نمی‌تواند به جسم دیگری تعلق گیرد. اما خود شما معتقدید که در معاد جسمانی، ارواح در جسم‌ها ظاهر می‌شوند. پس همه اشکالات بر تناسخ بر معاد جسمانی هم وارد است. از این رو، یا باید معتقد به تناسخ شوید یا معاد روحانی را قبول کنید. با توجه به مطالب پیش‌گفته، وی پاسخ می‌دهد که نفس در آخرت به

واسطه فعلیات و ملکاتی که در دنیا به دست می‌آورد، جسمی و بدنی را ایجاد می‌کند که جسم خودش است، نه جسم دیگری، که اشکالات اهل تناسخ و معتقدان به معاد روحانی وارد باشد.

اشکال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که اگر نفس در آخرت به بدن تعلق گیرد، پس لازم می‌آید که یک بدن دو نفس داشته باشد؛ زیرا همان‌طور که در ابطال تناسخ می‌آید، وقتی بدنی مستعد نفس شد، نفس بدون هیچ بُخلی اضافه می‌شود. پس در آخرت هم نفس منتقل شده از دنیا و هم نفس جدید به یک بدن وارد می‌شوند و همان اشکال بر تناسخ، در اینجا خودش را نشان می‌دهد.

## ۶.۲ براهین ملاصدرا بر ابطال تناسخ

در این جا دو برهان از مهم‌ترین براهین ابطال تناسخ در فلسفه ملاصدرا بیان می‌گردد:

۱. براهانی که بر اساس حرکت جوهری اقامه شده و تناسخ نزولی را ابطال می‌کند.
۲. براهانی که آن را برهان قوه و فعل می‌نامند که جمیع اقسام تناسخ اعم از نزولی و صعودی و مطلق را ابطال می‌کند.

**برهان اول:** این برهان مبتنی بر حرکت جوهری است و می‌توان آن را چنین تقریر نمود:

نفس پس از مرگ به بدن دیگری تعلق می‌گیرد (فرض تناسخ)، عالم ماده دارای حرکت جوهری است و نفس برآمده از حرکت جوهری بدن است. این نفس در اثر حرکت اشتدادی جوهری از حالت ضعف و نقص بیرون آمده و تدریجاً وجودش قوی تر می‌شود و قوت یافتن وجود نفس موجب استقلال نفس از بدن مادی می‌گردد. حال تعلق نفس پس از جدایی از بدن اول به بدن دیگر به معنای حرکت رجوعی از شدید به ضعیف و از کامل به ناقص خواهد بود. حرکت رجوعی از شدید به ضعیف ذاتاً ممتنع و محال است پس تعلق نفس به بدن دیگر پس از مرگ (تناسخ) هم باطل است.

**برهان دوم:** این برهان، برهان قوه و فعل نامیده می‌شود و تقریر آن چنین است: میان نفس و بدن تعلق ذاتی وجود دارد و ترکیب میان آن دو ترکیب اتحادی است نه افماسی، همچنین نفس و بدن در اول حدوث امری بالقوه اند و نفس به همراه بدن در اثر حرکت جوهری به فعلیت می‌رسد. اگر نفس پس از مرگ به بدن دیگری تعلق بگیرد آن گاه اتحاد امر بالفعل (نفس مفارق فعلیت یافته) با امر بالقوه (بدن دوم که قوه محض بوده و آماده پذیرش نفس است) لازم می‌آید بنابراین انتقال نفس بعد از مرگ به بدن دیگر باطل است زیرا اتحاد امر بالفعل با چیزی که بالقوه است محال است.

## ۷. ابن سینا

بخش قابل توجهی از تلاش فیلسوفان، برای معقولسازی دین و ایجاد وفاق بین دین و فلسفه بوده است. اثبات فلسفی معاد جسمانی نیز در تلاش فیلسوفان در راستای این تلاش‌ها، تحلیل و تبیین می‌شود. برخی گفته‌اند که ابن سینا به معاد جسمانی معتقد نبوده است و آنها را در زمره قائلین به معاد روحانی یاد کرده‌اند. این سخن و داوری قابل مناقشه مبتنی بر این پیش فرض است که اگر فیلسوف نتواند چیزی را اثبات عقلانی نماید آن را نمی‌پذیرد. چنانکه از ابوعلی معروف است که «نحن انبا الدلیل نمیل حیث یمیل...» بر این اساس چون بوعلی دلیل عقلی بر معاد جسمانی نیافته است و از دیگر سو، اشرف لذات و آلام و سعادت و شقاوت اخروی را لذات و آلام و سعادت‌ها و شقاوت‌ها ادراکی عقلانی می‌داند نه مادی، پس بزعم برخی، او معاد مورد نظر شریعت را قبول ندارد. فراموش نکنیم که بوعلی معتقد

است اگر نتوان چیزی را رد کرد باید آن را ممکن دانست. اما بوعلی در ما نحن فیه، یک دلیل عقلی دارد و آن اعتماد به خبر مخبر صادق است که عقلاً پذیرفتنی است. عبارات شیخ در این مورد در الهیات نجات بدین شرح است:

«در اینجا شایسته است درباره احوال نفوس بشری پس از جدایی آن‌ها از بدن بحث کنیم و ببینیم که این نفوس چه سرنوشتی خواهند داشت. پس می‌گوییم: باید بدانیم که ما از دین و شریعت، نوعی از معاد را می‌پذیریم و برای اثبات این نوع معاد، راهی جز شریعت و تصدیق خبر پیامبران نداریم و این همان معاد جسمانی است. و خیر و شر جسم برای همگان روشن است و نیازی به توضیح ندارد و شریعت برحقی که پیامبر (ص) آورده است، درباره سعادت و شقاوتی که بر اساس این بدن مادی خواهد بود، به تفصیل داد سخن داده است. نوع دیگر معاد، معادی است که براساس عقل و برهان اثبات می‌شود و مکتب انبیا نیز آن را تصدیق می‌کند. آن عبارت است از سعادت و شقاوتی که براساس برهان برای نفوس بشری به اثبات می‌رسد. هرچند که در حال حاضر به دلایلی که توضیح خواهیم داد، اوهام ما از تصور آن‌ها ناتوان باشد و حکمای الهی برای رسیدن به این گونه سعادت، نسبت به سعادت جسمانی و مادی، اهمیت و علاقه بیشتری نشان می‌دهند. بلکه گویی آنها اصولاً به سعادت جسمانی توجهی ندارند و اگر آن سعادت را داشته باشند به آن در کنار سعادت معنوی - که همان قرب حق تعالی است - توجهی نخواهند داشت. بنابراین باید کیفیت این نوع سعادت و شقاوت (معنوی و روحانی) را بشناسیم زیرا نوع جسمانی آنها در شریعت شناخته شده است.<sup>۱۸</sup>

اما ابن سینا در میان آثارش، رساله دیگری دارد بنام رساله اضحویه که در آن به نظر می‌رسد که او با صراحت بیشتری مساله معاد جسمانی را منکر شده است، در این رساله شیخ الرئیس می‌گوید که آنچه در باب معاد در آیات قرآن و ظاهر شریعت آمده است بحث معاد هم روحانی و هم جسمانی است و «مسلمانان همه بر این هستند که معاد را هم نفس را هست و هم کالبد را هست؛ می‌گویند، زندگی کالبد را به هستی نفس است؛ و او در آفرینش دوم باز به کالبد خویش رد می‌کنند و اینها برخی برآنند که نفس جسمی است لطیف.»

او معتقد است شریعت را نباید جوری تفسیر کرد که حقایق و بطن شریعت و احکام آن به صورت ظاهر آمده است، چرا که ما مردمان (انسان‌هایی با درک متفاوت داریم) بر صاحب شریعت واجب است که این معانی و احکام را درست بیان کند و در حدی بگوید که همه کس بر آن وقوف یابند و نهاد شریعت به گونه ای است که با جمله خلاق نتوان گفت و اگر تقدیر کنیم که کار آن جهانی - چون لذت و راحت و عقوبت و مانند آن هم - روحانی باشد نه جسمانی و عقل مردم از دریافت آن به اول نظر عاجز بوده، شرع چگونه آنرا بیان کند و مردم را ترغیب و تحذیر کند؟ جز به یک سری مثال‌ها و تمثیلاتی که به فهم مردم نزدیک باشد نمی‌توان جور دیگری مطرح کرد. چگونه ثواب و عذاب حقیقی که به فهم عامه مردم نمی‌رسد پیامبر در این مورد نهاد شریعت را بیان کند. «از آنجا که انسان بودن به صورت است نه به ماده، ستودن نکوهیده و استعناق انسان به ثواب و عقاب از روی صورت است نه از روی ماده. اگر در معاد و آفرینش دوم، روح وارد جسم شود، عقوبت شخص بدکردار به خود بدکار نخواهد رسید و همین طور ثواب، چرا که این مردن نه آن است که اول بود، مردمی دیگر است و میان این دو خرده اختلاف به ماده است و چون چنین باشد لازم آید که آفرینش دوم و بعثت به مقصود نیانجامد؛ تا هرکس جزای عمل خود ستاند چون عقوبت و ثواب، دیگری را خواهد بود، مقصود حال نمی‌شود.<sup>۱۹</sup>»

## ۷.۱ دیدگاه ابن سینا در رابطه با تناسخ



استدلال ابن‌سینا این است که اگر نفوس قبل از ابدان موجود باشند یا متکثرند، یا واحد. اگر متکثر باشند، تمایز آنها به ابدان است و چون هنوز بدنی نیست، پس نفسی هم نخواهد بود. اما اگر نفوس قبل از ابدان موجود و واحد باشند، در این صورت، یا اصلاً تکثری در انسانها نیست و همه یکی هستند و یا امر واحد غیرمنقسمی منقسم شده که هر دو شق باطل است. پس نفس حادث به حدوث بدن است، البته نه به نحو انطباق بلکه به نحو تدبیر، بدین‌گونه که هرگاه مزاج شایسته‌ای حادث شود، ضرورتاً با وی نفس نیز حادث می‌شود که تخصص آن به بدن است. حال اگر نفس بعد از مفارقت به بدن دیگری برود، بدین معناست که غیر از نفسی که با حدوث آن بدن و به اقتضای مزاج پدید می‌آید، نفس دیگری به نحو تناسخ بدان تعلق بگیرد و لازمه این فرض، تحقق یک بدن با دو نفس است که امری است محال. ابن‌سینا خلاصه همین استدلال را در کتاب المبدأ و المعاد آورده است و بر حدوث نفس همراه با حدوث بدن تأکید می‌کند و تناسخ را به واسطه آنکه مستلزم محال (یک بدن با دو نفس) است، نمی‌پذیرد و معتقد است که اساساً نفس دوم هیچ تأثیر و تدبیری ندارد و نمی‌توان آن را نفس نامید. وی در کتاب المباحثات نیز فقط به بطلان تناسخ تصریح کرده، اما در رساله النفس علاوه بر اشکال مذکور، به معطل ماندن در لحظه انتقال و محال بودن آن اشاره کرده است. او در «رسالة فی السعادة» فیلسوفانی چون اسکندر افرویدی را معتقد به فناى نفس بعد از مفارقت از بدن می‌داند و در مخالفت با آنها به بقای نفس قائل می‌شود و آن را مستعد قبول معقولات از فیض الهی می‌داند. ابوالبرکات بغدادی (د ۵۴۷ق/۱۱۵۲م) تناسخیه را معتقد به قِدَمِ نفوس دانسته و بر آنها اشکال گرفته است که یک ذات مثل بدن می‌تواند موضوع دو عرض باشد، اما نمی‌تواند موضوع برای دو وجودی باشد که بین آنها عدم است. مضافاً آنکه لازمه تناسخ معطل ماندن نفس نیز هست.

سپس ابن‌سینا به ابطال مذهب تناسخ می‌پردازد و اثبات می‌کند که چه قائل شویم معاد فقط جسمانی است و یا هم جسمانی است و هم روحانی منجر به مساله تناسخ می‌شود و نتیجه می‌گیرد که مذهب این جماعت قائل به تناسخ باطل است که نفوس نمی‌توانند بعد از مقاومت کالبد، دوباره به آن می‌پیوندند.

ابن‌سینا بیان می‌دارد که اگر نفوس بعد از مفارقت دوباره به بدن برگردد از دو حال بیرون نیست: ۱- یا به همان ماده ای که در حین مرگ از او جدا شده است برمی‌گردد و یا به یک ماده دیگر. در صورت نخست یا به تمام ماده ای که در کل روزگار عمر وی بوده است برمی‌گردد و یا فقط به همان ماده حین مرگ برمی‌گردد. در صورت نخست لازم می‌آید که در آفرینش دوم که یک جز اجزا دیگر بدن هم باشد، زیرا اعضای آدمی از یکدیگر غذا می‌پذیرد، یعنی از فضاله‌ی غذای دیگر، غذا می‌گیرد و آیا اینکه در شهرهایی که مردم، گوشت مردم می‌خورند، پس آن کس که زندگیش از گوشت مردم دیگر بوده است، دیگر مبعوث نشود زیرا گوهر وی از اجزای گوهر دیگری است و آنها مبعوث می‌شوند.

در صورت دوم همه که فقط با ماده‌ی حین مرگ مبعوث می‌شود. لازم می‌آید که اگر آن شخص در حین مردن، بینی اش مثلاً بریده بود و یا دست اش شکسته بود بعد از بعث هم همینگونه ظاهر شود و این امر هم کاملاً قبیح است. و اگر گفته شود که «بعث» از آن خاک و یا هر خاک دیگری اشکالی ندارد این سخن مطابق عدالت نخواهد بود از آن گذشته به عینیه همان مذهب تناسخیان است. چنانچه همان قول‌های اول هم تناسخ است اما به صورت دیگری مطرح شده است ولی در حقیقت هیچ فرقی با هم ندارد. بهر حال شریعت اثبات این مساله را در ظاهر کرده است و غیر از این می‌گردد مردم قبول شریعت نمی‌کردند برای همین هرآینه شرع باید تقدیر کند که نیک کردار را در آخرت ثواب است و بدکردار را عقوبت به وجهی که مانند دیده و شنوده مردم باشد و آن را بفهمند.

«و از برای آن گفتیم که پیامبر باید که نهاد شریعت بر این جمله نهد که: ثواب و عذاب حقیقی به فهم مردم عامه نرسد، مگر که اول نفس را ریاضت دهند و علم بیاموزند و خیر حقیقی را در یابند که در مجردات است...»  
این قضیه که هر نفسی مرگ را می چشد، آیا ضروری است یا نه؟ فلاسفه اسلامی معتقدند که این قضیه ضروریه است و اصولاً این امر را یک مبحث فلسفی می دانند، ابن سینا نیز در آثار خود به توجیه مرگ و ضرورت آن می پردازد و دلایلی را در این مورد ذکر می کند. شیخ، مرگ را توقف قوه‌ی غذایی انسان می داند و مرگ را در نتیجه اختلال اعضای بدن و قوای آن می داند. (شیخ مرگ را در مبحث طبیعیات مطرح می کند، حال چرا شیخ معتقد است که قوه غذایی که رو به انحلال می روند دلایل متفاوتی را مطرح می کند از آنجمله که فعالیت های این قوه محدود است و پس از اینکه حالت عناصر بدن مثل رطوبت و حرارت کاهش پیدا می کند، قوه غذایی ضعیف می شود و بدن منحل می شود و انسان می میرد).

پس از این مباحث ابن سینا در ضرورت مرگ از دیدگاه های فلسفی بحث می کند و می گوید اگر مرگ رخ ندهد و همه افراد بشر جاوید بمانند، ماده ای که ابدان از آن ساخته می شود تمام می شود و دیگر هیچ فرد انسانی بوجود نمی آید و اگر هم بوجود آید، جایی برای زندگی و حیات برای او دیگر نیست و از آن گذشته وجود سابقین برای ایجاد شرایط وجود لاحقین ضروری است و وجود سابقین هیچ ترجیحی بر وجود لاحقین ندارند که باقی بمانند و جاوید باشند.

علاوه بر این اگر مرگ ضروری نباشد، فلسفه ادیان متزلزل می شود، چون ادیان آمده اند یکسری اعمال و لذاذ بشری را محدود کنند، اگر مرگی نباشد و آدمیان همواره جاوید بمانند برقراری عدالت و داوری بین خوبان و بدان در این دنیا فایده ای ندارد، چرا که پاداش ها و عقوبت های دنیایی در مقابل خوبی ها و بدی های نفسانی برابری نمی کند.  
حقیقت مرگ از نظر شیخ الرئیس همانا مفارقت نفس از بدن است و در این مفارقت نفس فاسد نمی شود بلکه، اگر فساد هست فساد ترکیب اجزای بدن است، اما جوهر نفس که همانا ذات انسان می باشد باقی و پایدار است.<sup>۲۰</sup>

## ۸. نتیجه گیری

بررسی آثار و تالیفات فیلسوف بزرگ اسلام، صدرالمتاهین نشان می دهد که وی با ادله قوم و نیز ادله اختصاصی مبتنی بر فلسفه خود، به ابطال برخی از اقسام آن اشاره می کند. عمده دلایل ملاصدرا بر ابطال تناسخ، آراء او در مسئله نفس شناسی و تأکید بر اصولی مانند حرکت جوهری و اشتدادی و اتحاد ترکیبی نفس و بدن استوار است. ملاصدرا تناسخ را از نظر دلیل، از نظر روایات، از نظر قرآن رد می کند و می فرماید تناسخ، بدین معنی که روح ما بعد از مردن به کالبد های دیگری مثل گیاه، حیوان و یا انسان دیگر منتقل بشود معنی ندارد. ملاصدرا ی شیرازی در کتاب مشهور خود «سفار» ضمن دلایل فراوان بر محال بودن نظریه تناسخ چنین می گوید:

روح در آغاز پیدایش خود استعداد و قوه محض و در هیچ قسمت به مرحله فعلیت نرسیده است؛ همانطور که بدن نیز در آغاز چنین می باشد، یعنی همه چیز او در مرحله استعداد نهفته است.

این دو (روح و بدن) دوش به دوش یکدیگر پیش می روند و آنچه در آنها به صورت «قوه و استعداد» نهفته است تدریجاً به مرحله «فعلیت و ظهور» می رسد. همانطور که جسم پس از رسیدن به یک مرحله از «فعلیت» محال است دوباره به حال «استعداد و قوه» بازگردد و مثلاً هرگز یک جینن کامل، به مرحله «نطفه» یا «علقه» تنزل نمی کند، و یا پس از تولد، به رحم باز نمی گردد، همچنین روح پس از رسیدن به یک مرحله از فعلیت، محال است دو مرتبه

بازگشت به «قوه» نماید؛ زیرا حرکت این دو (روح و جسم) از «قوه» به «فعل» از نوع «حرکت جوهری» است که در ذات اشیاء صورت می گیرد و بازگشت در حرکت جوهری امکان پذیر نیست. حال اگر فرض کنید روح پس از رسیدن به مرحله «فعلیت» بازگشت بدنی که در حال جنینی، یعنی استعداد و قوه محض است، بنماید، لازمه آن این می شود که دو چیز متضاد با هم متحد گردند، یعنی بدنی که در حال استعداد و قوه است با روحی که به مرحله فعلیت و ظهور رسیده متحد شود. تردیدی نیست که چنین اتحادی محال می باشد.

ابن سینا نیز تناسخ را رد می کند و می گوید چه ما بگوییم معاد فقط جسمانی است و یا هم جسمانی است و هم روحانی منجر به مساله تناسخ می شود و در نتیجه مذهب این جماعت قائل به تناسخ باطل است چراکه نفوس نمی توانند بعد از مقاومت کالبد، دوباره به آن می پیوندند. در هر دو دیدگاه، این دو فیلسوف مسئله ی تناسخ را رد نموده و با براهین خود در ابطال آن کوشیده اند.

## منابع:

۱. اکبری، رضا، ۱۳۸۶، «تحلیل مهم‌ترین براهین ابطال تناسخ از نظر ملاصدرا»، مجله تخصصی الهیات و حقوق پژوهش‌ها، شماره ۲۴، ص ۸۳ - ۶۳.
۲. صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۰، اسرار الآیات، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۳. مصلح، جواد، ۱۳۵۲، علم‌النفیس یا روان‌شناسی صدرالمتألهین، تهران، دانشگاه تهران.
۴. سجادی، سید جعفر، ۱۳۷۹، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵. ابن‌سینا، الاضحویة فی المعاد، به کوشش حسن عاصی، تهران، ۱۳۸۲ش
۶. ابن سینا، الهیات نجات، ترجمه دکتر یثربی، ص ۲۹۴
۷. ابن سینا، اشارات و تنبیها، ۱۳۷۹، جلد ۲، ص ۲۸۶ .
۸. ابن سینا، قصیده عینیه، هبطت الیک من المحمل الرفع و رقاء ذات تعزز و تمنع
۹. ذهنی، عباس، تناسخ در جهان اسلام، ۱۳۹۳/۰۶/۱۷، <http://www.cgie.org.ir/fa/article/۲۴۸۲۹>
۱۰. اسفندیاری، اسکندر، ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (تفاوت روش سهروردی و ملاصدرا در ابطال تناسخ)، *فلسفه دین*، ۱۰، از ۱۹ تا ۳۷، ۱۳۸۶.

## یادداشت ها:

- <sup>۱</sup> رجوع کنید به ملطی، ص ۲۷؛ کرمانی، ۱۹۷۷، ص ۸۴؛ علم الهدی، ۱۴۰۵-۱۴۱۰، ج ۴، ص ۳۰
- <sup>۲</sup> رجوع کنید به بغدادی، الملل والنحل، ص ۱۱۶؛ مهدی لدین الله، ص ۷۴
- <sup>۳</sup> رجوع کنید به شهرزوری، ص ۵۱۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۳۷ ش، سفر چهارم، ج ۲، ص ۷
- <sup>۴</sup> مثلاً رجوع کنید به ابوالمعالی، همانجا؛ ابن میثم، ص ۱۵۳؛ علامه حلی، ۱۳۳۷ ش، ص ۲۴۴؛ تفتازانی، ج ۵، ص ۹۰
- <sup>۵</sup> بیرونی، تحقیق...، ۳۸؛ شهرستانی، الملل...، ۲۵۵/۲؛ ابن خلکان، ۱۷۸/۵؛ ابن جوزی، ۷۳
- <sup>۶</sup> مقدسی، ۱۹۷/۱-۱۹۸؛ بغدادی، ۲۵۴-۲۵۳
- <sup>۷</sup> ناصر خسرو، زاد...، ۴۲۱، خوان...، ۱۳۷-۱۳۸؛ شهرزوری، ۵۱۸-۵۱۹؛ روزنتال، ۳۸۷-۴۲۲؛ واکر، ۲۵-۵
- <sup>۸</sup> ابن ابی الحدید، ۱۱۹/۱؛ علی، ۱۴۲/۶-۱۴۵
- <sup>۹</sup> نک: بغدادی، ۲۵۳-۲۵۹؛ اسفراینی، ۱۳۶-۱۳۸
- <sup>۱۰</sup> نوبختی، ۳۱
- <sup>۱۱</sup> رازی، محمدبن حسین، ۱۶۹؛ ملطی، ۳۰
- <sup>۱۲</sup> اشعری، ۶۰؛ رازی، محمدبن حسین، ۱۷۶
- <sup>۱۳</sup> رازی، محمدبن حسین، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۶؛ نوبختی، ۳۰-۳۷؛ بغدادی، ۱۶۲؛ دبستان...، ۲۳۱/۲
- <sup>۱۴</sup> سوره مؤمنون آیه ۱۰۰
- <sup>۱۵</sup> ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۹، صص ۲۶-۲۸
- <sup>۱۶</sup> ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۹، صص ۲۸-۲۹
- <sup>۱۷</sup> ملاصدرا، بی تا، صص ۴۹۱-۴۹۲
- <sup>۱۸</sup> ابن سینا، رساله اضحویه، ترجمه نامعلوم، ص ۱۹ تا ۲۲
- <sup>۱۹</sup> ابن سینا، رساله اضحویه، از ص ۲۰ تا ۳۰
- <sup>۲۰</sup> ابن سینا، الهیات نجات، ترجمه دکتر یثربی، ص ۲۹۴